



قال رسول الله ﷺ: «يَا عَلِيُّ! أَلَا أَنْتَ بَشَرُ النَّاسِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: مَنْ لَا يُغْفِرُ الذَّنْبَ وَ لَا يُقْبِلُ الْعُثْرَةَ. أَلَا أَنْتَ بَشَرٌ مِنْ ذَلِك؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: مَنْ لَا يُؤْمِنُ شَرُّهُ وَ لَا يُزَجِّي خَيْرُهُ»

در روایتی حضرت رسول ﷺ به مولا امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: «يَا عَلِيُّ! أَلَا أَنْتَ بَشَرُ النَّاسِ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! آيَا نَمِي خَواهی تو را خبر دهم که بدرترین مردم چه کسانی هستند؟ ایشان عرض کرد: آقاچان! بفرمایید.

«قَالَ: مَنْ لَا يُغْفِرُ الذَّنْبَ وَ لَا يُقْبِلُ الْعُثْرَةَ» بدرتین مردم کسانی هستند که از گناه افراد دست برنمی‌دارند و آنها را نمی‌بخشند. گاهی شخصی به او بدی کرده، با او بد رفتاری و بی‌حرمتی کرده و برخورد خوبی نداشته است؛ ولی به خدمت او می‌آید و معذرت‌خواهی می‌کند؛ اما در جوابش می‌گوید: من هرگز تو را نمی‌بخشم، می‌خواهم پیش خدا از تو شکایت می‌کنم تا تو را مجازات کند. حضرت می‌فرماید: این صفت، بسیار صفت زشتی است.

حضرت از کسی که صفت عفو و گذشت را ندارد، به «شَرُّ النَّاسِ» یاد کرده است؛ یعنی او بدترین مردم است. «مَنْ لَا يُغْفِرُ الذَّنْبَ» کسی که گناه و بدی دیگران را نمی‌بخشد و در بخشش زیر بار نرود، آدم خوبی نیست؛ روی خوب بودن او نباید حساب باز کرد. «وَ لَا يُقْبِلُ الْعُثْرَةَ» «عُثْرَهُ» به‌معنای لغزش است. گاهی اوقات از انسان لغزش‌هایی سر می‌زند و دچار خطا می‌شود. کارهایی که باید مراقبت کند و انجام ندهد را انجام می‌دهد. گاهی مواقع در اجتماع برای او لغزش‌هایی پیش می‌آید که بعداً متوجه می‌شود و می‌گوید: ای کاش این کار را نمی‌کردم، ای کاش من این برخورد را با این آقا نداشتم! خیلی زود پشیمان و ناراحت می‌شود. پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: باید از لغزش دیگران گذشت و معذرت‌خواهی آنان را قبول کرد.

آیا از این بدتر هم داریم؟ حضرت فرمود: «الْأَنْتَنُك بَشَرٌ مِنْ ذَلِك؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ» علی‌جان! بدتر از این افراد را به تو خیر بدهم؟ عرض کرد: بلم، آقاچان! بفرمایید.

«قَالَ: مَنْ لَا يُؤْمِنُ شَرُّهُ وَ لَا يُزَجِّي خَيْرُهُ» کسی که مردم از شَرِّ او در امان نیستند و همیشه از دست او در حالت وحشت و اضطراب به سر می‌برزند. از طرفی، مردم هم امیدوی به خیرش ندارند؛ یعنی بدترین مردم کسی است که خیرش به دیگران نمی‌رسد. مردم از او ناامید هستند. حضرت می‌فرماید: وای به حال کسی که با این حالت در میان مردم زندگی کند که مردم از شَرِّ او در امان نباشند! وای به حال کسی که مردم امید به خیر او نداشته باشند!

منبع: انوار اخلاقی حضرت آیت‌الله علوی گرگانی، ج۱، ص ۲۷

مدیرکل اعزام مبلغ سازمان اوقاف کشور خبر داد

یک هزار مبلغ

به‌مناسبت شهادت حضرت زهرا(ع) به سراسر کشور اعزام می‌شوند



شفیع‌زاده، مدیرکل اعزام مبلغ سازمان اوقاف کشور، با اشاره به برگزاری همایش مبلغان سوگواره «یاس نبوی» که با عنوان «بصیرت فاطمی» در قم برگزار شد، اظهار کرد: این سوگواره جزء شناسه برنامه‌هایی است که توسط سازمان اوقاف تدوین و اجرایی می‌شود و اهمیت زیادی بین برنامه‌های فرهنگی و مذهبی سالانه این سازمان دارد.

وی افزود: بر این اساس مبلغان روحانی متخصص در حوزه‌های گوناگون از شهر قم، به سراسر کشور اعزام می‌شوند تا علاوه بر تبلیغ مباحث دینی، احکام شرعی و مسائل مورد نیاز مردم، به تبلیغ و ترویج سنت حسنه وقف بپردازند.

مدیرکل اعزام مبلغ سازمان اوقاف، با بیان اینکه این مبلغان در بقاع متبرکه و مناطق کمتر برخوردار مستقر می‌شوند، گفت: امسال نیز در عین اینکه شرایط کرونایی تداوم دارد؛ اما نسبت به سال گذشته رشد قابل ملاحظه‌ای در تعداد مبلغان داشته‌ایم و قریب به هزار نفر روحانی از قم، در قالب سوگواره یاس نبوی به مناطق مختلف کشور اعزام می‌شوند.

وی ادامه داد: مدت زمان تبلیغی ایام فاطمیه یک هفته است که شامل فعالیت مبلغان اعزامی، روحانیان بومی و مستقر در بقاع متبرکه نیز می‌شود؛ در حال حاضر ۲ هزار و ۷۰۰ مبلغ بومی و مستقر شامل امامان جماعت و طلبه‌ها هستند که نیمی از آنها در سوگواره یاس نبوی به‌کار گرفته می‌شوند.

مدیرکل اعزام مبلغ سازمان اوقاف با اشاره به برپایی همایش بصیرت فاطمی با حضور جمعی از مبلغان حاضر در این ایام، تصریح کرد: این همایش در سالروز ۹ دی برگزار شده و بر این اساس، یکی از مهمترین موضوعات آن، دشمن‌شناسی و ولایت‌پذیری است که جزء الگوهای سیره فاطمی به‌شمار می‌روند.

مقتضای ولایت مطلقه فقیه این است که همه اختیاراتی که برای امام معصوم ﷺ به‌عنوان ولی‌امر جامعه اسلامی ثابت است، برای فقیه نیز ثابت باشد و ولی‌فقیه از این نظر هیچ حدّ و حصری ندارد؛ مگر آنکه دلیلی اقامه شود که برخی از اختیارات امام معصوم ﷺ به ولی‌فقیه داده نشده است؛ همان‌گونه که بر اساس نظر مشهور فقهای شیعه در مسئله جهاد ابتدایی همین‌گونه است که اعلان جهاد ابتدایی از اختیارات ویژه شخص معصوم ﷺ است؛ اما صرف نظر از این موارد (که تعداد بسیار کمی هم هست)، ولایت فقیه، با ولایت پیامبر و امامان معصوم ﷺ هیچ تفاوتی ندارد. این همان چیزی است که از آن به «ولایت مطلقه فقیه» تعبیر می‌شود و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی ^{رحمه} نیز می‌فرمودند: «ولایت فقیه همان ولایت رسول‌الله ^{صلی} است.»

یکی از شبهاتی که گاهی به‌طور کلی در رابطه با اصل ولایت فقیه و گاهی نیز به‌طور خاص در مورد قید «مطلقه» مطرح می‌شود، این است که می‌گویند: ولایت فقیه و به‌خصوص ولایت مطلقه فقیه، همان حکومت استبدادی است و ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی دیکتاتوری؛ یعنی اینکه فقیه وقتی به حکومت رسید، هر کاری دلش خواست، انجام می‌دهد و هر حکمی دلش خواست می‌کند و هر کسی را دلش خواست، عزل و نصب می‌کند و خلاصه اختیار مطلق دارد و هیچ مسئولیتی متوجه او نیست. به‌عبارت دیگر، می‌گویند حکومت دو نوع است: جوهره حکومت یا لیبرالی و بر اساس خواست مردم است یا فاشیستی و تابع رأی و نظر فرد است و با تبیینی که شما از نظام ولایت فقیه می‌کنید و خودتان صریحاً نیز می‌گویید، نظام ولایت فقیه یک نظام لیبرالی نیست؛ پس طبعاً باید بپذیرید که یک نظام فاشیستی است.

در پاسخ این شبهه باید بگوییم: تقسیم حکومت به دو قسم و انحصار آن به دو نوع لیبرال و فاشیست، یک مغالطه است و به نظر ما، قسم سومی هم برای حکومت متصورّ است که حاکم نه بر اساس خواست و سلیقه مردم (حکومت لیبرالی) و نه بر اساس خواست و سلیقه شخصی خود (حکومت فاشیستی) است؛ بلکه بر اساس خواست و اراده خدای متعال حکومت می‌کند و تابع قوانین و احکام الهی است و نظام ولایت فقیه از همین قسم سوم است؛ بنابراین فاشیستی نیست. با این توضیح همچنین روشن شد، این مطلب که گفته می‌شود، ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی این‌که فقیه هر کاری دلش خواست، انجام دهد و هر حکمی دلش خواست بکند و اختیار مطلق دارد و هیچ مسئولیتی متوجه او نیست، واقعیت ندارد و در واقع در مورد فهم و تفسیر قید «مطلقه» به اشتباه افتاده‌اند و البته احیاناً برخی نیز، از روی غرض‌ورزی و به‌عمد چنین کرده‌اند. به هر حال در این‌جا لازم است، برای رفع این مغالطه، توضیحاتی پیرامون قید مطلقه در «ولایت مطلقه فقیه» ارائه نماییم.

واژه «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه، اشاره به نکاتی دارد که البته خود آن نکات نیز، با هم در ارتباط هستند. ذیلاً به این نکات اشاره می‌کنیم: یکی از آن نکات این است که ولایت مطلقه فقیه در مقابل ولایت محدودی است که فقها در زمان طاغوت داشتند. توضیحی که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و دوران حاکمیت طاغوت که از آن به زمان عدم بسط ید تعبیر می‌شود، فقهای شیعه به‌علّت محدودیت‌ها و موانعی که از طرف حکومت‌ها برای آنان وجود داشت، نمی‌توانستند در امور اجتماعی چندان دخالت کنند و مردم تنها می‌توانستند، در برخی از امور اجتماعی خود، آن هم به‌صورت پنهانی و به‌دور از چشم دولت حاکم، به فقها مراجعه کنند. مثلاً در مورد ازدواج، طلاق، وقف و برخی اختلافات و امور حقوقی خود به فقها مراجعه می‌کردند و فقها نیز، با استفاده از ولایتی که داشتند، این امور را انجام می‌دادند؛ اما همان‌طور که اشاره کردیم، اعمال این ولایت از جانب فقها چه به‌لحاظ محدوده و چه به‌لحاظ مورد، بسیار محدود و ناچیز بود و آنان نمی‌توانستند در همه آن‌چه که شرعاً حق آنها بود و اختیار آن از جانب خدای متعال و ائمه معصومین ^{علیهم} به آنان داده شده بود، دخالت کنند. با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت اسلامی توسط امام خمینی ^{رحمه} زمینه اعمال حاکمیت تامّ و تمام فقهای شیعه فراهم شد و مرحوم امام به‌عنوان فقیهی که در رأس این حکومت قرار داشت، مجال آن را یافت و این قدرت را پیدا کرد که در تمامی آنچه که در محدوده ولایت ولی‌فقیه قرار می‌گیرد، دخالت کند و اعمال حاکمیت نماید. در این زمان فقیه می‌توانست، از مطلق اختیارات و حقوقی که از جانب صاحب شریعت و مالک جهان و انسان برای او مقرر شده بود، استفاده کرده و آنها را اعمال نماید و محدودیت‌های متعدّدی که در زمان حاکمیت حکومت‌های طاغوتی فراوی او بود، اکنون دیگر برداشته شده بود، بنابراین ولایت مطلقه فقیه طبق توضیحی که داده شد، در مقابل ولایت محدود فقیه در زمان حاکمیت طاغوت به‌کار رفت و روشن است که این معنا و مفاد هیچ ربطی به دیکتاتوری و استبداد و خودرأیی ندارد.

نکته دومی که ولایت مطلقه فقیه بدان اشاره دارد، این است که فقیه هنگامی که در رأس حکومت قرار می‌گیرد، هر آنچه از اختیارات و حقوقی که برای اداره حکومت لازم و ضروری است، برای او وجود دارد و از این نظر نمی‌توان هیچ تفاوتی بین او و امام معصوم ^{صلی} قابل شد؛ یعنی بگوییم: یک سری از حقوق و اختیارات علی‌رغم آنکه برای اداره یک حکومت لازم و ضروری است، مع‌هذا اختصاص به امام معصوم ^{صلی} دارد و فقط اگر شخص امام معصوم ^{صلی} در رأس حکومت باشد، می‌تواند از آنها استفاده کند؛ اما فقیه نمی‌تواند و حق ندارد، از این حقوق و اختیارات استفاده کند. بدیهی است که این سخن قابل قبول نیست؛ چراکه اگر فرض می‌کنید که این حقوق و اختیارات از جمله حقوق و اختیاراتی هستند که برای اداره یک حکومت لازمند و نبود آنها موجب خلل در اداره امور می‌شود و حاکم بدون آنها نمی‌تواند به وظیفه خود که همان اداره امور جامعه است، عمل نماید؛ بنابراین عقلاً به هیچ‌وجه نمی‌توان در این زمینه تفاوتی بین امام معصوم و ولی‌فقیه قائل شد و هرگونه ایجاد محدودیت برای فقیه در زمینه این قبیل حقوق و اختیارات، مساوی با از دست رفتن مصالح عمومی و تقویت منافع جامعه اسلامی است. بنابراین لازم است فقیه نیز، به‌مانند امام معصوم ^{صلی} از مطلق این حقوق و اختیارات برخوردار باشد. این هم نکته دومی است که کلمه «مطلقه» در ولایت مطلقه فقیه به آن اشاره دارد و باز روشن است که این مسئله هم، مانند نکته پیشین، هیچ ربطی به حکومت فاشیستی ندارد و موجب توتالیتر شدن ماهیت حاکمیت نمی‌شود؛ بلکه یک امر عقلی مسلّم و بسیار واضحی است که در هر حکومت دیگری نیز پذیرفته



فرق ولایت فقیه

با ولایت مطلقه فقیه

چیست؟

آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی^{رحمه}

ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه، به‌معنای آن نیست که فقیه بدون در نظر گرفتن هیچ مینا و ملاکی، تنها و تنها بر اساس سلیقه و نظر شخصی خود عمل می‌کند و هرچه دلش خواست، انجام می‌دهد و هوی و هوس و امیال شخصی اوست که حکومت می‌کند؛ بلکه ولی‌فقیه، مجری احکام اسلام است و اصلاً مبنای مشروعیت و دلیل که ولایت او را اثبات کرد، عبارت از اجرای احکام شرع مقدس اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی در پرتو اجرای این احکام بود؛ بنابراین بدیهی است که مبنای تصمیم‌ها و انتخاب‌ها و عزل و نصب‌ها و کلیّۀ کارهای فقیه، احکام اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی و رضایت خدای متعال است و باید این چنین باشد و اگر ولی‌فقیهی از این مبنا عدول کند، خودبه‌خود صلاحیتش را از دست خواهد داد و ولایت او از بین خواهد رفت و هیچ‌یک از تصمیم‌ها و نظرات او مطاع نخواهد بود.

شده و وجود دارد.

مطلب دیگری که ولایت مطلقه فقیه به آن اشاره دارد، در رابطه با این سؤال است که آیا دامنه تصرف و اختیارات ولی‌فقیه، تنها منحصر به حدّ ضرورت و ناچاری است یا اگر مسئله به این حد هم نرسیده باشد؛ ولی رجحان عقلی و عقلایی در میان باشد، فقیه مجاز به تصرف است؟ ذکر یک مثال برای روشن شدن مطلب مناسب است:

• **فرض اوّل:** وضعیت ترافیک شهر دچار مشکل جدّی است و به‌علّت کمبود خیابان و یا کم‌عرض بودن آن، مردم و ماشین‌ها ساعت‌های متوالی در ترافیک معطل می‌مانند و خلاصه، وضعیت خیابان‌های فعلی پاسخ‌گوی نیاز جامعه نیست و به تشخیص کارشناسان آمین و خبره، احداث یک یا چند بزرگراه لازم و حتمی است یا وضعیت آلودگی هوای شهر در حدّی است که متخصصان و پزشکان در مورد آن به مردم و حکومت هشدارهای پی‌درپی و جدّی می‌دهند و راه حل پیشنهادی آنان نیز ایجاد فضای سبز و احداث پارک است. در این‌گونه موارد هیچ شکی نیست که ولی‌فقیه می‌تواند با استفاده از اختیارات حکومتی خود، حتی اگر صاحبان املاکی که این بزرگراه و پارک در آن ساخته می‌شود، راضی نباشند، با پرداخت قیمت عادلّه و جبران خسارت‌های آنان، دستور به احداث آن خیابان و پارک بدهد و مصلحت اجتماعی را تأمین نماید.

• **فرض دوم:** این بار فرض کنید می‌خواهیم، برای زیباسازی شهر یک میدان یا یک پارک را در نقطه‌ای احداث کنیم؛ ولی این طور نیست که اگر آن میدان را نسازیم، وضعیت ترافیک شهر دچار اختلال شود و یا اگر آن پارک را ایجاد نکنیم، از نظر فضای سبز و تصفیه هوای شهر دچار مشکل جدّی باشیم و ساختن این میدان یا پارک، مستلزم خراب کردن خانه‌ها و مغازه‌ها و تصرف در املاکی است که احیاناً برخی از صاحبان آنها گرچه قیمت روز بازار ملک آنها را بپردازیم و کلیه خسارت‌های آنان را جبران کنیم، راضی به خراب کردن و تصرف ملکشان نیستند. آیا دامنه اختیارات حکومتی فقیه این‌گونه موارد را هم شامل می‌شود تا بتواند علی‌رغم عدم رضایت آنان، دستور احداث آن میدان و پارک را بدهد؟

ولایت مطلقه فقیه بدان معناست که دامنه اختیارات و ولایت فقیه، محدود به حدّ ضرورت و ناچاری نیست؛ بلکه مطلق است و حتی جایی

را هم که مسئله به حدّ ناچاری نرسیده؛ ولی دارای توجیه عقلی و عقلایی است، شامل می‌شود و برای ساختن بزرگراه، خیابان، پارک و دخالت در امور اجتماعی، لازم نیست، مورد از قبیل فرض اول باشد؛ بلکه حتی اگر از قبیل فرض دوم هم باشد، ولی‌فقیه مجاز به تصرف است و دامنه ولایت او این‌گونه موارد را هم شامل می‌شود و البته پرواضح است که قایل شدن به چنین رأیی، هیچ سختیت و مناسبتی با استبداد و دیکتاتوری و فاشیسم ندارد.

اکنون با این توضیحات روشن می‌شود، ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه، به‌معنای آن نیست که فقیه بدون در نظر گرفتن هیچ مبنا و ملاکی، تنها و تنها بر اساس سلیقه و نظر شخصی خود عمل می‌کند و هرچه دلش خواست، انجام می‌دهد و هوی و هوس و امیال شخصی اوست که حکومت می‌کند؛ بلکه ولی‌فقیه، مجری احکام اسلام است و اصلاً مبنای مشروعیت و دلیلی که ولایت او را اثبات کرد، عبارت از اجرای احکام شرع مقدس اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی در پرتو اجرای این احکام بود؛ بنابراین بدیهی است که مبنای تصمیم‌ها و انتخاب‌ها و عزل و نصب‌ها و کلیّۀ کارهای فقیه، احکام اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی و رضایت خدای متعال است و باید این‌چنین باشد و اگر ولی‌فقیهی از این مبنا عدول کند، خودبه‌خود صلاحیتش را از دست خواهد داد و ولایت او از بین خواهد رفت و هیچ‌یک از تصمیم‌ها و نظرات او مطاع نخواهد بود.

بر این اساس، به یک تعبیر می‌توانیم بگوییم: ولایت فقیه در واقع ولایت قانون است؛ چون فقیه ملزم و مکلف است، در محدوده «قوانین اسلام» عمل کند و حق تخطّی از این محدوده را ندارد؛ همان‌گونه که شخص پیامبر و امامان معصوم ^{علیهم} نیز چنین هستند؛ بنابراین به‌جای تعبیر ولایت فقیه می‌توانیم تعبیر «حکومت قانون» را به‌کار ببریم؛ البته با این توجه که منظور از قانون در این‌جا قانون اسلام است و نیز از یاد نبریم که از شرایط ولی‌فقیه، «عدالت» است و شخص عادل کسی است که بر محور امر و نهی و فرمان خدا و نه بر محور خواهش نفس و خواسته دل، عمل می‌کند و با این وصف، بطلان این سخن که ولی‌فقیه هر کاری که «دلش» بخواهد، انجام می‌دهد و خواسته و سلیقه «خود» را بر دیگران تحمیل می‌کند، روشن‌تر می‌شود؛ بلکه باید گفت ولی‌فقیه عادل یعنی کسی که بر اساس احکام «دین» و در جهت اراده و خواست در «خدا» حرکت و حکومت می‌کند؛ البته دشمنان اسلام و روحانیات در برخی گفته‌ها و نوشته‌های خود، دروغ‌هایی به این نظریه بسته‌اند و مثلاً می‌گویند: ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی اینکه فقیه اختیار همه چیز را دارد؛ حتی می‌تواند، توحید را تغییر دهد و انکار کند و یا مثلاً نماز را از دین بردارد و صد البته اینها وصله‌های بی‌فواره و ناهمگونی است که دشمنان و غرض‌ورزان درصدد بوده و هستند که به این نظریه بچسباندند؛ و‌گرنه احدی تا به حال چنین چیزی نگفته و نمی‌تواند بگوید. فقیه، اولین کارش حفظ اسلام است و مگر اسلام، بی‌توحید می‌شود؟ مگر اسلام، بی‌نبوّت می‌شود؟ مگر اسلام بدون ضروریات دین از قبیل نماز و روزه می‌شود؟ اگر اینها را از اسلام برداریم، پس اسلام چیست که فقیه می‌خواهد آن را حفظ کند؟

آنچه که احیاناً موجب القای این‌گونه شبهه‌ها و مغالطه‌ها می‌شود، این است که فقیه برای حفظ مصالح اسلام در صورتی که امر، دایر بین اهمّ و مهم بشود، می‌تواند مهم را فدای اهمّ کند؛ مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضررهایی برای جامعه اسلامی می‌شود، فقیه حق دارد بگوید: امسال به حج نروید و با اینکه یک عده از مردم مستطیع هستند، بر اساس مصالح اهمّ، فعلاً حج را تعطیل کند یا مثلاً اگر آن اول وقت نماز است؛ ولی شواهد و قرائن، حاکی از حمله قریب‌الوقوع دشمن دارد و لذا جیهه باید در آماده‌باش کامل باشد، در این‌جا فقیه حق دارد بگوید، نماز را تأخیر ببنداز و الآن نباید نماز بخوانی و نماز اول وقت خواندن بر تو حرام است؛ نمازت را بگذار و در آخر وقت بخوان. در این مثال، نه‌تنها فقیه بلکه حتی فرمانده منصوب از طرف فقیه هم، اگر چنین تشخیصی بدهد، می‌تواند این دستور را بدهد؛ اما همه اینها غیر از این است که فقیه بگوید: حج بی‌حج؛ نماز بی‌نماز؛ من از امروز می‌گویم که اسلام دیگر اصلاً حجّ و نماز ندارد. آن‌چه در این قبیل موارد اتفاق می‌افتد و فقیه انجام می‌دهد، تشخیص اهمّ و مهم و فدا کردن مهم به‌خاطر اهمّ است و این هم چیز تازه‌ای نیست؛ بلکه همه فقهای شیعه آن را گفته‌اند و همه ما هم آن را می‌دانیم. مثال معروفی در این رابطه هست که در اغلب کتاب‌های فقهی ذکر می‌کنند: اگر شما بر حسب اتفاق مشاهده کنید، کودکی در استخر خانه همسایه در حال غرق شدن است و صاحب خانه هم در منزل نیست و برای نجات جان آن کودک لازم است که بی‌اجازه وارد خانه مردم شوید که این کار از نظر فقهی غصب محسوب می‌شود و حرام است، آیا در این‌جا شما می‌توانید بگویید، چون من اجازه ندارم، وارد خانه مردم بشوم؛ پس گرچه آن کودک هلاک شود، من اقدامی نمی‌کنم؟ هیچ عاقلی شک نمی‌کند، آن‌چه در این‌جا حتماً باید انجام داد، نجات جان کودک است و حتی اگر صاحب خانه هم بود و صریحاً می‌گفت راضی نیستم، وارد خانه من شوی، درحالی‌که خودش هم هیچ اقدامی برای نجات جان کودک نمی‌کرد، به حرف او اعتنایی نمی‌کردیم و سریعاً دست به کار نجات جان کودک می‌شدیم.

در این قضیه، دو مسئله پیش روی ما وجود دارد: یکی اینکه تصرف در ملک دیگران بدون اجازه و رضایت آنان، غصب و حرام است و دیگر این‌که نجات جان مسلمان واجب است و شرایط هم، به‌گونه‌ای است که ما نمی‌توانیم به هر دو مسئله عمل کنیم. این‌جاست که باید سبک و سنگین کنیم و ببینیم، کدام مسئله مهم‌تر از دیگری است و همان را رعایت کنیم و تکلیف دیگر را که اهمیت کم‌تری دارد، به‌ناچار ترک نماییم.

در فقه، اصطلاحاً به این کار، تقدیم اهمّ بر مهم گفته می‌شود که در واقع ریشه عقلانی هم دارد؛ نه اینکه فقط مربوط به شرع باشد. در مثال حج و نماز هم که ذکر کردیم فقیه، حکم تعطیل موقت حج یا تأخیر نماز از اول وقت را بر اساس همین ملاک صادر می‌کند؛ نه بر اساس هوی و هوس و هر طور که دلش بخواهد.

به هر حال با توضیحاتی که داده شد، اکنون واضح است که معنای درست ولایت مطلقه فقیه چیست و این مفهوم به هیچ‌وجه مستلزم استبداد و دیکتاتوری و امثال آنها نیست و آنچه در این رابطه تبلیغ می‌شود، غالباً تهمت‌ها و دروغ‌هایی است که بر این نظریه روا داشته‌اند.

منبع: پایگاه اطلاع‌رسانی آثار علامه مصباح یزدی